

و در هجرت دوم به حبشه همراه همسر خود حارث بن خالد بن صخر بن عامر بن کعب بن سعد بن تیم به آن سرزمین هجرت کرد و همانجا پسر خود موسی و دو دختر خود عایشه و زینب را زایید، موسی در حبشه درگذشت، ریطه هم به هنگام بازگشت به مکه میان راه درگذشت.

أُمَيَّة

دختر رقیقه، او همان کسی است که محمد بن منکدر از او روایت می‌کند و أمیمه از پیامبر (ص) حدیثی درباره چگونگی بیعت بانوان روایت کرده است. پدر أمیمه عبدالله بن بجاد بن عمیر بن حارث بن حارثة بن سعد بن تیم بن مره است و مادرش رقیقه دختر خویلد بن اسد بن عبدالعزی بن قصی است. أمیمه خواهرزاده خدیجه همسر گرامی رسول خدا (ص) است، امیمه با مرد غریبه‌یی که حبیب بن کعب بن عتیر ثقفی بود ازدواج کرد و برای او سه دختر به نامهای نهدیه و أم عبیس و زئیره را آورد، آنان در مکه از دیرباز مسلمان شدند و از کسانی بودند که در راه خدا شکنجه می‌شدند، ابوبکر آنان را خرید و آزاد کرد، پدر ابوبکر به او اعتراض کرد و گفت پسر مرا با این مرد - رسول خدا - پیوستی و از قوم خود جدا گشتی و این بی‌نویان را می‌خری؟ ابوبکر به او گفت پدرجان من به آنچه انجام می‌دهم داناترم، روزی که ابوبکر نهدیه را خرید دستاسی همراهش بود که برای صاحب خود حبوبات را دستاس می‌کرد یا دانه‌های خرما را خرد می‌کرد، ابوبکر به او گفت این دستاس و دانه‌ها را به صاحب برگردان، نهدیه گفت باشد تا کار او را تمام کنم و این پس از آن بود که صاحبش او را فروخته بود، ابوبکر نهدیه را آزاد کرد، زئیره چشمش کور شد او را گفتند که لات و عزی تو را کور کردند، می‌گفت به خدا سوگند هرگز آنان مرا کور نکردند و این خواست خداوند است، و خداوند چشم او را شفا داد و دیده‌اش را به او برگرداند. قریش گفتند این هم یکی از جادوگری‌های محمد (ص) است.

۱. آیا این‌ها در جنگهای داخلی به بردگی گرفته شده‌اند؟ مؤلف استیعاب و ابن اثیر و ابن حجر این مطالب را نیاورده‌اند.

جاریه

دختر عمرو بن مؤمل، از دیرباز در مکه مسلمان شد او هم از کسانی بود که در راه خدا شکنجه می‌دید. عمر بن خطاب پیش از آن که مسلمان شود برای اینکه او را از اسلام برگرداند چندانش شکنجه می‌داد و می‌زد که خودش سست و خسته می‌شد و به جاریه می‌گفت به خدا سوگند فقط از خستگی رهایت کردم! و جاریه می‌گفت خدایت با تو همینگونه رفتار فرماید.

بُریره

کنیز آزاد کرده و وابسته عایشه دختر ابوبکر صدیق است. محمد بن عبدالله اسدی، از عبدالواحد بن ایمن از گفته پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است: * پیش عایشه رفتم و گفتم ای مادر مؤمنان! من برده عتبه بن ابی لهب بودم. پسران و همسرش مرا فروختند ولی شرط کردند که وابستگی من باید با آنان و مادرشان باشد. اینک من وابسته چه کسی هستم. عایشه گفت پسرکم! هنگامی که بُریره پیش من آمد پیمان نامه آزادی با صاحبان خود نوشته بود، به من گفت آیا مرا می‌خری؟ گفتم آری. گفت صاحبان من مرا نمی‌فروشند مگر با این شرط که وابستگی من با ایشان باشد، گفتم در این صورت مرا نیازی به خرید تو نیست. رسول خدا(ص) که این موضوع را شنیده بود یا به ایشان خبر داده بودند پرسید کار بریره چگونه است؟ به ایشان گفتم، فرمود او را بخر و آزاد کن و ایشان را به حال خود بگذار هر شرطی که می‌خواهند شرط کنند. من بریره را خریدم و آزاد کردم، رسول خدا فرمودند وابستگی نسبت به کسی است که برده را آزاد می‌کند هر چند صاحبان اول او صد شرط کرده باشند.

عفان بن مسلم، از همام بن یحیی هم ما را خبر داد که می‌گفته است از نافع شنیدم که همین موضوع را روایت می‌کرد و چنین می‌پنداشت که عبدالله بن عمر برای او نقل کرده است که عایشه سرگرم خرید و چانه‌زدن در مورد خرید بریره بود، پیامبر(ص) برای نماز به مسجد رفت و چون برگشت بریره گفت صاحبان من مرا نمی‌فروشند مگر اینکه وابستگی من

از ایشان باشد، رسول خدا فرمود وابستگی نسبت به کسی است که برده را آزاد می‌کند، همام در پی این حدیث افزود که از نافع پرسیدم آیا شوهر بریرة آزاد بوده است یا برده؟ گفت نمی‌دانم و در این باره خبری به من نرسیده است.

عبدالله بن عبدالحمید حنفی از ابوحره، از حسن بصری ما را خبر داد که می‌گفته است: * عایشه به حضرت ختمی مرتبت عرض کرد ای رسول خدا می‌خواهم بریره را بخرم و آزاد کنم ولی صاحبان او شرط می‌کنند که وابستگی او به ایشان محفوظ باشد. پیامبر فرمودند وابستگی برای کسی است که پول آزاد کردن و خریدن را پرداخت می‌کند.

محمد بن حمید عبدی، از معمر، از زهری از عروة از عایشه ما را خبر داد که می‌گفته است: * هنگامی که بریره را خریده و آزاد کرده است و صاحبان او برای خود شرط کرده‌اند که وابستگی او از ایشان باشد، پیامبر (ص) برخاسته و برای مردم در آن باره سخنرانی کرده و فرموده است برخی از مردم را چه می‌شود که شرطهایی می‌کنند که در کتاب خدا وجود ندارد، هر کس هر شرطی کند که در کتاب خدا نباشد شرط او باطل است هر چند صدبار شرط کند که شرط خداوند استوارتر و برحق است.

عفان بن مسلم و عمرو بن عاصم هر دو ما را خبر دادند و گفتند همام از قتاده از عکرمه، از ابن عباس برای ما نقل کردند که می‌گفته است همسر بریره برده‌یی سیاه‌پوست به نام مغیث بود، و پیامبر (ص) درباره بریره چهار حکم فرمود که چنین است، نخست اینکه صاحبان او شرط کرده بودند که وابستگی از ایشان باشد و پیامبر حکم فرمود که وابستگی نسبت به کسی است که برده را آزاد کند، دو دیگر آنکه او را پس از آزادی مختار فرمود که از همسرش جدا شود یا با او زندگی کند و بریره آزادی را برگزید و پیامبر حکم فرمود که عده نگه دارد، ابن عباس می‌گوید شوهر بریره را می‌دیدم که در کوچه‌های مدینه از پی او می‌رفت و چشمهایش اشک می‌ریخت، سدیگر آنکه به بریره چیزی را صدقه دادند و او بخشی از آن را به عایشه هدیه داد، عایشه این موضوع را به پیامبر (ص) گفت و آن حضرت فرمود آن چیز برای بریره صدقه و برای ما هدیه است.^۱

عبدالله بن مسلمة بن قعنب از سلیمان بن بلال، از ربیعه از قاسم بن محمد از عایشه ما را خبر داد که می‌گفته است: * هنگامی که بریره از بردگی آزاد شد شوهر داشت، پیامبر (ص)

۱. ملاحظه می‌کنید که از چهار حکم فقط سه حکم را نقل کرده است، ظاهراً کلمه چهار زائد است.

او را مختار فرمود که اگر می خواهد از شوهرش جدا شود یا با او زندگی کند، و به بریره مقداری گوشت صدقه داده شد و او آن را به عایشه هدیه داد، آن گوشت را ریز کردند و آن روز خورشی که برای پیامبر (ص) آوردند بدون گوشت بود. پیامبر پرسیدند مگر امروز پیش شما گوشت ندیدم؟ گفتند گوشتی بود که به بریره صدقه داده بودند، فرمود آن گوشت برای او صدقه و برای ما در حکم هدیه است، وانگهی بریره پیش عایشه آمد و از او برای پرداخت مبلغ پیمان نامه آزادی خود که با صاحبان خود نوشته بود یاری خواست، عایشه او را گفت اگر صاحبان بخواهند تو را از ایشان می خرم و بهای تو را به صورت نقد به ایشان می پردازم، بریره پیش آنان رفت و موضوع را گفت، آنان گفتند به شرطی که وابستگی تو از ما باشد، بریره پیش عایشه برگشت و گفت آنان می گویند به شرطی که وابستگی از آنان باشد، پیامبر به عایشه فرمود او را بخر و آنچه گفته اند برای تو زیانی ندارد که وابستگی برای کسی است که برده را آزاد می کند.

هوذة بن خلیفه، از عوف، از محمد ما را خبر داد که می گفته است * درباره بریره سه حکم داده شد نخست اینکه عایشه او را خرید و آزاد کرد کسانی که او را به عایشه فروخته بودند شرط کرده بودند که وابستگی او از ایشان باشد ولی پیامبر (ص) حکم فرمود که وابستگی برای کسی است که بهای برده را پرداخته است. دو دیگر آنکه به هنگام بردگی همسری داشت که چون آزاد شد رسول خدا او را مختار فرمود که می تواند پیش شوهر بماند یا از او جدا شود و او خویشتن و جدایی را برگزید^۱، محمد می گفته است موضوع سوم را نمی دانم که چیست.

عبدالوهاب بن عطاء از أسامة از قاسم بن محمد از عمه اش عایشه ما را خبر داد که می گفته است * درباره بریره سه سنت متداول شد، نخست اینکه خواستم او را بخرم و آزاد کنم صاحبانش گفتند او را نمی فروشیم مگر اینکه وابستگی او از ما باشد و چون رسول خدا از این سخن آگاه شد فرمود این مردم را چه می شود که شرطهایی می کنند که در کتاب خدا و سنت پیامبرش نیست و باطل است و وابستگی از کسی است که برده را آزاد می کند، دو دیگر آنکه چون آزاد شد پیامبر فرمود اینک مختاری و او را شوهر بود - می خواهی زندگی کن، می خواهی جدا شو - سدیگر آنکه چیزی به او صدقه دادند و او بخشی از آن را به ما هدیه

۱. ملاحظه می کنید که برای بررسی حقوق کنیرکان پس از آزادی توجه به این روایات بسیار ضروری است.

داد، پیامبر فرمودند اگرچه برای او صدقه است ولی برای ما هدیه‌یی است که او به ما هدیه داده است.

و همو از سعید بن ابی عروبة از عطاء خراسانی و از قتاده برای ما نقل کرد که می‌گفته‌اند پیامبر(ص) برای بریره چهار حکم فرمود، نخست اینکه عایشه خواست او را بخرد و آزاد کند صاحبان او از فروش او جز با این شرط که وابستگی او به ایشان باشد خودداری کردند و چون این خبر به پیامبر(ص) رسید فرمود این قوم را چه می‌شود که وابستگی را شرط می‌کنند، وابستگی برای کسی است که برده را آزاد می‌کند، دو دیگر آنکه پیامبر او را مختار فرمود و او جدایی از شوهر را برگزید، سدیگر آنکه به اندازه زنان آزاده عده نگه دارد، چهارم اینکه رسول خدا پس از آن روزی به خانه عایشه رفت و پیش او مقداری گوشت دید، پرسید که این از کجا؟ عایشه گفت گوسپندی را به بریره صدقه داده‌اند و او این گوشت را برای ما فرستاده است، پیامبر فرمودند برای او صدقه است و برای ما هدیه‌یی است که او برای ما هدیه کرده است.

و باز همو از داود بن ابی هند از عامر شعبی ما را خبر داد که می‌گفته است * هنگامی که بریره آزاد شد پیامبر(ص) به او فرمودند تعهد همسری تو با خودت قرار گرفت و آزاد شد اینک مختاری - که به همسری خود ادامه دهی یا از شوهرت جدا شوی.

محمد بن عمر واقدی، از ثوری، از ابن ابی لیلی، از عطاء ما را خبر داد که می‌گفته است * شوهر بریره برده خاندان مغیره بود و مغیث نام داشت، و چون بریره آزاد شد پیامبر(ص) او را مختار قرار داد - که اگر می‌خواهد با شوهرش زندگی کند یا از او جدا شود - واقدی در پی این حدیث می‌افزود که ابن ابی لیلی اختیار زن را در موردی می‌دانست که شوهرش برده باشد و در صورت آزادبودن شوهر، آن را جایز نمی‌دانست.

عالم بن فضل از حماد بن زید از ایوب از محمد ما را خبر داد که می‌گفته است * رسول خدا با آنکه بریره را مختار قرار داد ولی درباره شوهرش با او سخن گفت. بریره پرسید که ای رسول خدا! آیا چیزی بر من واجب است؟ فرمود نه من می‌خواستم برای او شفاعت کنم، بریره گفت مرا نیازی به زندگی با او نیست.

ابوقطن عمرو بن هیثم از شعبه از قتاده از انس ما را خبر داد که می‌گفته است * مقداری گوشت به حضور پیامبر(ص) آوردند و گفتند این از گوشتی است که به بریره صدقه داده‌اند، رسول خدا فرمود برای او صدقه بوده است و او برای ما هدیه داده است و

برای ما هدیه شمرده می شود.

محمد بن حُمَید عبدی از معمر از قتاده ما را خبر داد که می گفته است * به بریره گوسپندی از حساب زکات و صدقه دادند، او آن را به عایشه هدیه داد، عایشه خوش نمی داشت چیزی از آن را بخورد، پیامبر (ص) فرمودند برای بریره صدقه و برای ما هدیه است.

عبدالله بن نمیر، از سعید از ایوب از عکرمه از ابن عباس ما را خبر داد که می گفته است * روزی که بریره از بردگی آزاد شد شوهرش به نام مغیث و سیاه پوست و برده خاندها مغیره بود، و به خدا سوگند گویی هم اکنون او را می بینم که در کوچه های مدینه در حالی که اشکهایش فرو می ریخت از پی بریره می رفت و می خواست رضایت او را به دست آورد و بریره نمی پذیرفت.

فضل بن دکین، از ابن عیینة، از ایوب، از عکرمه ما را خبر داد که می گفته است * پیش عبدالله بن عباس سخن از شوهر بریره به میان آمد، ابن عباس گفت شوهرش مغیث نام داشت و برده فلان خاندان بود و من خود او را دیدم که در کوچه ها از پی بریره می رفت و می گریست.

ابوالولید هشام طیالسی، از شعبه از قتاده از عکرمه از ابن عباس ما را خبر داد که می گفته است * شوهر بریره را دیدم که برده بود.

عالم بن فضل، از حماد بن زید، از ایوب از عکرمه از ابن عباس ما را خبر داد که می گفته است * همسر بریره برده بود و گویی هم اکنون بر او می نگرم که از پی بریره در کوچه های مدینه می رفت و می گریست.

و همو از حماد بن زید از ایوب ما را خبر داد که می گفته است * من نمی دانم که کسی از مردم مدینه و مکه در مورد اینکه شوهر بریره برده بوده است اختلاف داشته باشند. عبدالوهاب بن عطاء از سعید، از ایوب از عکرمه از ابن عباس ما را خبر داد که می گفته است * هنگامی که بریره آزاد و مختار شد شوهرش برده یی سیاه پوست به نام مغیث و متعلق به خاندان مغیره بود، گویی هم اکنون او را می بینم که در کوچه های مدینه از پی او می رفت و اشک ریزان می خواست رضایت او را به دست آورد، و بریره می گفت مرا به تو نیازی نیست.

محمد بن عبدالله انصاری از سعید ما را خبر داد که می گفته است * ابومعشر چنین

می پنداشت که نخعی از اسود برای او نقل کرده است که شوهر بریره آزاد بوده است نه برده. عبدالوهاب بن عطاء هم از سعید از ابومعشر از ابراهیم نخعی از عایشه ما را خبر داد که می گفته است * هنگامی که بریره آزاد و مختار شد شوهرش آزاد بود. ابوالولید هشام طیالسی از شعبه از حکم، از ابراهیم نخعی ما را خبر داد که می گفته است * همسر بریره آزاد بوده است.

عبدالله بن نُمَیر، از عبیدالله بن عمر از نافع ما را خبر داد که می گفته است * صفیه دختر ابو عبید مرا گفت که شوهر بریره آزاد بوده است.

فاطمة

دختر ولید بن مغیره بن عبدالله بن عمر بن مخزوم، مادرش حنتمه دختر شیطان است که این شیطان همان عبدالله پسر عمرو بن کعب بن وائلة بن احمر بن حارث بن عبدمنات بن کنانة است. فاطمه را حارث بن هشام بن مغیره به همسری گرفت و فاطمه برای او پسری به نام عبدالرحمان و دختری به نام ام حکیم آورد.

محمد بن عمر واقدی از ابوبکر بن عبدالله بن ابی سبرة از موسی بن عقبه از ابو حبیبه برده آزاد کرده و وابسته زبیر، از عبدالله بن زبیر ما را خبر داد که می گفته است * به روز فتح مکه فاطمه دختر ولید بن مغیره مسلمان شد و به حضور رسول خدا آمد و با آن حضرت بیعت کرد.

أم حکیم

دختر حارث بن هشام بن مغیره بن عبدالله بن عمر بن مخزوم است، مادرش فاطمه دختر ولید بن مغیره بن عبدالله بن عمر بن مخزوم است.

محمد بن عمر واقدی، از ابوبکر بن عبدالله بن ابی سبرة، از موسی بن عقبه از ابو حبیبه وابسته خاندان زبیر، از عبدالله بن زبیر ما را خبر داد که می گفته است * به روز فتح مکه ام حکیم دختر حارث بن هشام که همسر عکرمه پسر ابوجهل بود مسلمان شد و به حضور پیامبر آمد و با ایشان بیعت کرد.

جُویریة

دختر ابو جهل بن هشام بن مغیره بن عبدالله بن عمر بن مخزوم است، مادرش ازوی دختر ابو عیص بن امیه بن عبد شمس بوده است، جویریة مسلمان شد و بیعت کرد و عتاب بن اسید بن ابو عیص بن امیه او را به همسری گرفت و پس از عتاب ابان بن سعید بن عاص بن امیه او را به همسری گرفت و جویریة برای او فرزند نیاورد.

جویریة همانی است که علی بن ابی طالب (ع) او را خواستگاری کرد، خاندان مغیره برای رایزنی در آن باره به حضور پیامبر (ص) آمدند، رسول خدا (ص) به آنان اجازه نداد که چنان کاری کنند و فرمود فاطمه پاره تن من است هر چیز که او را ناراحت کند مرا ناراحت می کند.^۱

حنفاء

دختر ابو جهل، خواهر پدر و مادری جویریة است، او مسلمان شد و بیعت کرد و سهیل بن عمرو بن عبد شمس بن عبدود بن نصر بن مالک بن حسل بن عامر بن لوی او را به همسری گرفت و حنفاء برای او هند را آورد. می گویند سپس اسامة بن زید بن حارثه او را به همسری گرفته است.

قریبة صُغری

دختر ابی امیه بن مغیره بن عبدالله بن عمر بن مخزوم است و مادرش عاتکه دختر عتبه بن ربیعة بن عبد شمس است، قریبه خواهر پدري ام سلمه همسر رسول خداست. قریبه مسلمان شد و بیعت کرد و عبدالرحمان پسر ابوبکر صدیق او را به همسری

۱. این خبر مجهول و ساخته حسین کرابیسی است که شهره به دشمنی با اهل بیت است و روایات او درباره ایشان پذیرفته نیست. لطفاً به شرح خطبة ۵۶ نهج البلاغه در شرح ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۶۳، چاپ محمد ابوالفضل ابراهیم، مصر و سید مرتضی، تزییه الانبیاء، ص ۱۶۷، چاپ قم و جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۳۲ مراجعه شود.

گرفت، قریبه پسری به نام عبدالله و دو دختر به نامهای ام حکیم و حفصه برای او آورد. عارم بن فضل از حماد بن زید از ایوب از ابن ابی ملیکه ما را خبر داد که می‌گفته است: * عبدالرحمان پسر ابوبکر صدیق که مردی تندخو بود قریبه خواهر ام سلمه را به همسری گرفت، قریبه روزی به عبدالرحمان گفت مرا از تو بیم می‌دهند، عبدالرحمان گفت اختیارت دست خودت باشد، گفت هیچکس را بر پسر صدیق بر نمی‌گزینم، عبدالرحمان همچنان او را به همسری داشت و این گفته او در حکم طلاق نبوده است.

فاطمه

دختر اسود بن عبدالاسد بن هلال بن عبدالله بن عمر بن مخزوم، مسلمان شد و بیعت کرد و او همان زنی است که دزدی کرد و پیامبر (ص) فرمان به بریدن دست او داد.

ابن نمیر، از اجلح، از حبیب بن ابی ثابت ما را خبر داد که او به صورت مرفوع نقل می‌کرده است که * فاطمه دختر اسود بن عبدالاسد به روزگار حضرت ختمی مرتبت زیورهایی را دزدید، تنی چند در آن باره در محضر پیامبر (ص) شفاعت کردند و با اسامه بن زید هم گفتگو کردند تا با رسول خدا (ص) گفتگو کند که آن حضرت شفاعت او را می‌پذیرفت ولی همینکه اسامه به سوی ایشان رفت و پیامبر او را دید فرمود «ای اسامه با من سخن مگو که چون اجرای حدود به من برسد راهی برای رها کردن آن نیست» و سپس فرمود اگر فاطمه دختر محمد هم می‌بود دستش را می‌بریدم.

محمد بن سعد می‌گوید این یک روایت است که درباره فاطمه دختر اسود نقل شده است^۱ و در روایت مردم مدینه و کسان دیگری جز ایشان از مردم مکه، آن کسی که دزدی کرده و پیامبر (ص) به بریدن دست او فرمان داد ام عمرو دختر سفیان بن عبدالاسد بن هلال بن عبدالله بن عمر بن مخزوم است و مادرش دختر عبدالعزی بن ابوقیس بن عبدود بن نصر بن مالک بن حسل بن عامر بن لوی بوده است، ام عمرو خواهر حویطب بن عبدالعزی است، او به هنگام حجة الوداع شبانه راه افتاد و خود را کنار کاروانی که فرود آمده بودند رساند و صندوقچه‌یی از آنان را برداشت، ایشان او را گرفتند و بستند و بامداد آن شب او را به

۱. ابن اثیر در اسد الغابه، ج ۵، ص ۵۱۸ و ابن حجر در الاصابة، به شماره ۸۳۲، ج ۴، ص ۳۸۰ همینگونه آورده‌اند.

حضور پیامبر آوردند، او خود را به ام سلمه همسر رسول خدا رساند و دستهای خود را بر کمر او نهاد و حلقه کرد و به او پناه برد، پیامبر دستور فرمود دستهای او را از دامن ام سلمه رها کردند، رسول خدا گفت به خدا سوگند اگر فاطمه دختر محمد هم چنین می کرد دستش را می بریدم و فرمان داد انگشتهای او بریده شد، آن زن در حالی که از دستش خون می چکید خود را به خانه همسر اسید بن حُضَیر که از مردم خاندان عبدالاشهل بود رساند، همسر اسید او را شناخت و پناه داد و برای او خوراک گرمی آماده کرد، اسید از حضور پیامبر (ص) برگشت و پیش از آنکه وارد خانه اش شود همسر خود را صدا کرد و گفت فلانی می دانی چه بر سر ام عمرو دختر سثیان آمد؟ همسرش گفت آری او همین جا و پیش من است، اسید همان دم از راهی که آمده بود به حضور پیامبر برگشت و ایشان را آگاه ساخت، پیامبر فرمودند بر او رحمت آوردی خداوند بر تو رحمت آورد.

گوید، چون ام عمرو پیش پدرش برگشت پدر گفت او را پیش خاندان عبدالعزی برید که شبیه به ایشان است، پنداشته اند که حویطب پسر عبدالعزی که دایی ام عمرو بود او را پیش خود جای داد و نگه داشت.

گوید، حسین بن ولید بن یعلی بن اُمیة تمیمی بر عبدالله بن سفیان بن عبدالاسد که برادر ام عمرو بود خشم گرفت و چنین سرود.

«چه بسا دختر گیسو مجعد - بالغ - ابوسلیمی که دزد بار و بنه مسافران بود، شبانگاه به جستجوی صندوقچه های ایشان با دست راست خود پرداخت و سرانجام بدون انگشت شد»^۱

سُمیة

دختر حُبَّاط کنیز ابو حذیفه پسر مغیره بن عبدالله بن عمر بن مخزوم است، او مادر عمار یاسر است، سُمیه از دیرباز در مکه مسلمان شد و از کسانی بود که در راه خدا شکنجه می شد که شاید از دین اسلام برگردد و او چنان نکرد و شیکبایی ورزید سرانجام روزی ابو جهل از کنار او گذشت و زوبینی بر جلو شکم سُمیه زد و او از آن زخم درگذشت، او که پیرزنی فرتوت

۱. رُبَّ ابنة لابی سلیمی خفدة
بانت تحوس عباتهم سُمینه
سراقه لحفائب الرکبان
ختی افرت غیر ذات بنان

و ناتوان بود نخستین شهید اسلام است، بدین جهت به روز جنگ بدر هنگامی که ابوجهل کشته شد پیامبر (ص) به عمار یاسر فرمودند خداوند قاتل مادرش را کشت.
ابومنذر اسماعیل بن عمر، از سفیان ثوری، از منصور، از مجاهد ما را خبر داد که می‌گفته است * نخستین شهیدی که در اسلام شهید شد سمیه مادر عمار بود، ابوجهل به سوی او رفت و زوینی بر جلو شکم او زد، و سمیه شهید شد.

عاتکه

دختر زید بن عمرو بن نفیل بن عبدالعزی بن رباح بن عبدالله بن قرط بن رزاح بن عدی بن کعب، مادرش ام‌گُرز دختر حضر می‌بن عمار بن مالک بن ربیعہ بن لکیز بن مالک بن عوف است، عاتکه مسلمان شد و بیعت و هجرت کرد.

یزید بن هارون از محمد بن عمرو از یحیی بن عبدالرحمان بن حاطب ما را خبر داد که می‌گفته است * عاتکه همسر عبدالله پسر ابوبکر صدیق بود، عبدالله بخشی از اموال خود را برای عاتکه قرار داد به شرط آنکه عاتکه پس از مرگ عبدالله ازدواج نکند، قضا را عبدالله پیش از عاتکه درگذشت، عمر بن خطاب به عاتکه پیام فرستاد و گفت چرا آنچه را که خداوند بر تو روا داشته است بر خود حرام و ناروا ساخته‌ای، آن مالی را که از عبدالله گرفته‌ای به خویشاوندانش برگردان و ازدواج کن، عاتکه چنان کرد، عمر از او خواستگاری کرد و به همسری گرفت.

عفان بن مُسلم، از حماد بن سلمه، از علی بن زید ما را خبر داد که می‌گفته است * عاتکه دختر زید همسر عبدالله بن ابوبکر بود و عبدالله درگذشت و با او شرط کرده بود که پس از مرگ وی شوهر نگیرد، عاتکه به عبادت روی آورد و از خلق برید و با آنکه مردان شروع به خواستگاری از او کردند او نمی‌پذیرفت. عمر بن خطاب به سرپرست عاتکه گفت از من پیش او نام ببر. او به عاتکه گفت و عاتکه از پذیرش خواسته عمر هم خودداری کرد. عمر به سرپرست عاتکه گفت او را به همسری من درآور و او عاتکه را به همسری او داد، عمر پیش عاتکه رفت و به خانه او درآمد و با او درآویخت تا آنکه او را بر زمین افکند و بر او چیره شد و درآمیخت، پس از پایان کار گفت اف بر این زن! و از خانه عاتکه بیرون آمد و مدتی رفتن پیش او را رها کرد، عاتکه یکی از کنیزان خود را پیش عمر فرستاد

که پیش من بیا که خود را برای تو آماده و آراسته می‌سازم.^۱
 عارم بن فضل، از حماد بن سلمه، از خالد بن سلمه ما را خبر داد که می‌گفته است
 * عاتکه دختر زید همسر عبدالله بن ابی بکر بود، عبدالله که او را دوست می‌داشت بخشی
 از زمین و مزرعه خود را برای او قرار داد به شرط آنکه عاتکه پس از مرگ او ازدواج نکند،
 اندکی بعد عمر بن خطاب او را به همسری گرفت، عایشه به عاتکه پیام داد زمین ما را
 برگردان، هنگامی که عبدالله بن ابی بکر درگذشت عاتکه چنین سرود.
 «سوگند می‌خورم که از این پس همواره بر تو اندوهگین باشم و پوست و چهره‌ام
 همواره ژولیده و خاک آلوده باشد».^۲

گوید، پس از اینکه عمر بن خطاب او را به همسری گرفت عایشه چنین سرود:
 «سوگند می‌خورم که همواره چشم من بر تو روشن خواهد بود و پوستم آراسته به
 عطر زعفران و زرد باشد»^۳ و به عاتکه پیام داد زمین ما را به خودمان برگردان.
 یزید بن هارون، از محمد بن عمرو، از یحیی بن عبدالرحمان بن حاطب ما را خبر داد
 که می‌گفته است * ربیعة بن امیه پیش عمر بن خطاب آمد و گفت خواب دیدم که ابوبکر
 درگذشته است و تو پس از او زنده‌ای و به خلافت رسیده‌ای و به این بانوی پارسای بریده از
 مردم پیام فرستاده و او را به همسری گرفته‌ای و او را به عنوان عروس به خانه‌ات آوردند و
 بر در خانه‌ات شتران تنومند با بار و بینه ایستاده‌اند، گوید آن زن عاتکه دختر زید بن عمرو بن
 نفیل بود که همسر عبدالله پسر ابوبکر بود و عبدالله روز جنگ طائف کشته شد^۴، عبدالله
 بخشی از اموال خود را برای عاتکه قرار داده بود به شرطی که پس از او شوهر نگیرد، عمر
 در پاسخ ربیعة بن امیه گفت سنگ بر دهانت باد چنین نیست و خداوند ابوبکر را زنده و ما را
 از او بهره‌مند می‌دارد و راهی برای دسترسی به این بانو نیست، چنان شد که ابوبکر درگذشت
 و عمر به جای او نشست و به عاتکه پیام فرستاد که چرا چیزی را که خداوند بر تو روا داشته
 است بر خود ناروا می‌داری؟ مال را به صاحبانش برگردان و ازدواج کن، او چنان کرد و عمر

۱. شگفتا از این رفتار خلیفه که در آثار اهل سنت فراوان به چشم می‌خورد.

۲. «آیت لا تنفک نفسی حزینة علیک و لا یفکک جلدی اغیرا»

۳. آیت لا تنفک عیبی فریده علیک و لا یفکک جلدی اصیرا

۴. عبدالله بن ابی بکر در جنگ طائف نیز حورد و سخت زخمی شد و در مدینه پس از رحلت حضرت حتمی مرست از

همان زخم درگذشت، به ترجمه مغازی واقدی، ص ۷۱۴ مراجعه فرمایید.

او را خواستگاری و با او ازدواج کرد، ربیعه بن أمیه در حالی که عمر با عاتکه زفاف کرده بود بر در خانه عمر آمد و اجازه خواست، عمر گفت خداوندا چشمی را بر او روشن مدار و اجازه داد، ربیعه آمد و شروع به نگرستن به باروبنه بر در خانه عمر کرد.

یزید بن هارون، از یحیی بن سعید، از ابوبکر بن محمد بن عمرو بن حزم، از عبدالله بن عبدالله بن عمر ما را خبر داد که می‌گفته است عاتکه دختر زید بن عمرو بن نفیل همسر عمر بن خطاب عمر را که روزه داشت بوسید و عمر او را از این کار منع نکرد.

معن بن عیسی، از مالک، از یحیی بن سعید ما را خبر داد که می‌گفته است * عاتکه دختر زید بن عمرو بن نفیل که همسر عمر بن خطاب بود، سر عمر را که روزه داشت می‌بوسید و عمر او را منع نمی‌کرد.^۱

محمد بن عمر واقدی، از معمر از زهری، از حُمَید بن عبدالرحمان بن عوف ما را خبر داد که می‌گفته است * عاتکه دختر زید که همسر عمر بن خطاب بود همواره از او برای رفتن به مسجد اجازه می‌گرفت و عمر به او می‌گفت تو که می‌دانی میل من در نشستن این جاست، عاتکه می‌گفت من اجازه گرفتن از تو را رها نخواهم کرد، و معمولاً هرگاه عاتکه اجازه می‌گرفت عمر او را باز نمی‌داشت و هنگامی که عمر را در مسجد زخم زدند عاتکه در مسجد بود.

فاطمه

دختر خطاب بن نفیل بن عبدالعزّی بن رباح بن عبدالله بن قرط بن رزاح بن عدی بن کعب، خواهر پدر و مادری عمر بن خطاب است و مادرشان حنتمه دختر هاشم بن مغیره بن عبدالله بن عمر بن مخزوم است، او را سعید بن زید بن عمرو بن نفیل به همسری گرفت، فاطمه و شوهرش پیش از عمر بن خطاب و پیش از رفتن حضرت ختمی مرتبت به خانه ارقم مسلمان شدند، نام همسر سعید بن زید در حدیث و کتابهای حدیث همین فاطمه است ولی در کتابهای نسب به جای فاطمه از رمله دختر خطاب که همان ام جمیل است نام برده شده است.

۱. چون برخی بوسیدن همسر را مبطل روزه می‌دانسته‌اند این روایت را آورده که در حکم جواز است.

لیلی

دختر ابو حثمه بن حذیفه بن غانم بن عامر بن عبدالله بن عبید بن عویج بن عدی بن کعب، مادرش کنیزی از قبیله تنوخ و از اسیران جنگی اعراب است.

لیلی از دیرباز مسلمان شد و بیعت کرد و همراه شوهر خود عامر بن ربیعہ عنزی که هم پیمان خطاب بن ثلیل بود هر دو هجرت به حبشه را انجام داد، او برای عامر بن ربیعہ فرزند آورد و فرزندان عامر بن ربیعہ با خاندان عدی پیوند داشتند و با آنان ازدواج می کردند.

محمد بن عمر واقدی از معمر از زهری از عبدالله بن عامر بن ربیعہ ما را خبر داد که می گفته است * هیچ بانویی زودتر از لیلی دختر ابو حثمه به مدینه هجرت نکرد و او در هجرت همراه من به مدینه آمد.

شفاء

دختر عبدالله بن عبد شمس بن خلف بن صداد بن عبدالله بن قرط بن ازاح بن عدی بن کعب، مادرش فاطمه دختر وهب بن عمرو بن عائذ بن عمران بن مخزوم است.

شفاء از دیرباز و پیش از هجرت مسلمان شد و بیعت کرد و ابو حثمه بن حذیفه بن غانم بن عامر بن عبدالله بن عبید بن عویج بن عدی بن کعب او را به همسری گرفت، شفاء برای او پسری به نام سلیمان آورد، پس از آن برای - شوهر دیگرش - مرزوق بن حذیفه بن غانم - شوهر دومش برادر شوهر اولش بوده است - ابو حکیم را آورد که از اشراف بوده است. شفاء به مدینه هجرت کرد.

رَمْلَة

دختر ابو عوف بن صُبیرة بن سعید بن سعد بن سهم است، مادرش ام عبدالله است و او همان صَرْمَاء دختر حارث بن عوف بن عمرو بن یربوع بن ناضرة بن غاضرة بن حُطیط است که

حُطَيْط به راعی الشمس - شبان خورشید - مشهور بوده است.
 رمله از دیرباز در مکه و پیش از آنکه رسول خدا به خانه ارقم برود مسلمان شد و بیعت کرد و در هجرت دوم همراه شوهرش مطلب بن ازهر بن عبدعوف بن عبد بن حارث بن زهره به حبشه هجرت کرد و همان جا برای او عبدالله بن مطلب را زایید.

ریطه

دختر منبه بن حجاج بن عامر بن حذیفه بن سعد بن سهم، مادرش از قبیله خثعم بوده است، او را عمرو بن عاص بن وائل سهمی به همسری گرفت و ریطه برای او عبدالله پسر عمرو عاص را زایید. محمد بن عمر واقدی از ابوبکر بن عبدالله بن ابی سبرة، از موسی بن عقبه، از ابو حبیبه آزاد کرده و وابسته خاندان زبیر ما را خبر داد که می گفته است: * به روز فتح مکه ریطه دختر منبه بن حجاج که مادر عبدالله پسر عمرو عاص است مسلمان شد و به حضور پیامبر (ص) آمد و بیعت کرد.

زینب

دختر عثمان بن مظعون بن حبیب بن وهب بن حذافه بن جُمَح است.
 اسماعیل بن عبدالله بن ابی اویس، از عبدالعزیز بن مطلب، از عمر بن حسین از نافع ما را خبر داد که می گفته است: * عبدالله بن عمر پس از مرگ عثمان بن مظعون زینب دختر او را که دوشیزه بود برای خود عقد کرد، قدامه بن مظعون عموی زینب او را به عقد عبدالله درآورد و مغیره بن شعبه آنان را به کابین بیشتری ترغیب کرد، مادر دختر به دختر گفت ازدواج با عبدالله را تأیید نکند و خود دختر هم آن ازدواج را خوش نمی داشت، دختر و مادرش موضوع را به عرض رسول خدا رساندند و آن حضرت عقد را فسخ فرمود و سپس مغیره بن شعبه او را به همسری گرفت.

واقدی می گوید، حسن بن موسی از ابن لهیعه، از عبدالرحمان بن اعرج ما را خبر داد که می گفته است: * بانویی که عبدالله بن عمر او را به روزگار زندگی حضرت ختمی مرتبت طلاق داد و آن زن در حال حیض بود، آمنه دختر عفان است.

تَوَامَة

دختر امیه بن خلف بن وهب بن حذافة بن جُمح، مادرش لیلی دختر حبیب بن عمرو بن حارث از خاندان برجمی تمیم است، توأمه در سرزمین غربت با عاصم بن جعد فزاری ازدواج کرد و برای او فرزند آورد، توأمه با خواهرش زاده شد، برای خواهر نامی نهادند و این یکی را توأمه - همزاد، دوقلو - نام نهادند.

واقدی، از ابن جُریج، از عمرو بن دینار، از عبدالله بن سلمة از سلیمان بن یسار ما را خبر داد که می‌گفته است * توأمه دختر امیه بن خلف در یک جلسه به صورت قطعی طلاق داده شد - و مدعی بودند که بدینگونه سه طلاقه شده است - توأمه از عمر بن خطاب مسئله را پرسید و او آن را یک طلاق معین کرد.

سَهْلَة

دختر سهیل بن عمرو بن عبدشمس بن عبدود بن نصر بن مالک بن حسل بن عامر بن لوی، مادرش فاطمه دختر عبدالعزی بن ابی قیس بن عبدود بن نصر بن مالک بن حسل بن عامر بن لوی است. او از دیرباز در مکه اسلام آورد و بیعت کرد و هر دو هجرت به حبشه را همراه شوهر خود ابوحنذیفه پسر عتبة بن ربیعة بن عبدشمس انجام داد و همانجا محمد پسر ابوحنذیفه را برای او آورد، پس از ابوحنذیفه عبدالله بن اسود بن عمرو که از خاندان مالک بن حسل بود سهله را به همسری گرفت و برای او پسری به نام سلیط آورد، سپس شماخ بن سعید بن قانف بن اوقص بن مرة بن هلال بن فالج بن ذکوان بن ثعلبة بن بهته بن سلیم بن منصور سهله را به همسری گرفت و سهله برای او پسری به نام عامر آورد، سپس عبدالرحمان بن عوف بن عبد عوف بن حارث بن زهرة سهله را به همسری گرفت که برای او سالم پسر عبدالرحمان را آورد، سهله دختر سهیل بن عمرو، سالم برده آزاد کرده شوهر نخست خود ابوحنذیفه را به پسرخواندگی پذیرفته بود و سالم به هنگام بلوغ هم پیش سهله می‌رفت، رسول خدا(ص) به سهله اجازه فرمود که سالم را پنج بار شیر بدهد - تا پسر رضاعی او باشد -!!؟

یزید بن هارون، از عبدالعزیز بن عبدالله بن ابی سلمة از زُهری ما را خبر داد که می‌گفته است * سهله دختر سهیل بن عمرو که همسر ابوحنذیفة بود از رسول خدا مسئله پرسید و گفت ای رسول خدا! ما سالم را پسر خود می‌شمیم و او درحالی که من جامه خانه و کار بر تن دارم پیش من می‌آید و مو و چهره‌ام را می‌بیند رسول خدا فرمود «او را پنج بار شیر بده و پیش تو بیاید»^۱ زُهری می‌گفته است عایشه به همین فتویٰ استناد می‌کرده و فتویٰ می‌داده است، و سالم مرا خبر داد که پیش ام‌کلثوم دختر ابوبکر می‌رفته است تا پنج بار او را شیر دهد که خواهرزاده رضاعی عایشه و به او محرم شود و بتواند برای شنیدن حدیث به حضور عایشه برود، ام‌کلثوم دو یا سه بار او را شیر داد و سپس بیمار شد و سالم پیش او رفت!

محمد بن عمر واقدی از معمر و محمد بن عبدالله از زُهری از ابو عبیده از عبدالله بن زمعه از گفته مادرش از ام سلمه همسر رسول خدا ما را خبر داد که می‌گفته است * همسران رسول خدا (ص) از پذیرش این حدیث و کار بستن آن خودداری می‌کرده و می‌گفته‌اند بر فرض صحت فقط اجازه و رخصت مخصوصی از رسول خدا برای سهله دختر سهیل بوده است.

خالد بن مخلد، از سلیمان بن بلال، از یحیی بن سعید، از گفته عمره دختر عبدالرحمان ما را خبر داد که می‌گفته است * همسر ابوحنذیفة بن عتبه موضوع سالم برده آزاد کرده و وابسته ابوحنذیفة و آمدوشد او را پیش خود به عرض پیامبر رساند و آن حضرت او را دستور داد که به سالم که مردی بزرگ بود و شرکت در جنگ بدر را پشت سر گذاشته بود شیر بدهد! و سهله چنان کرد.

محمد بن عمر، از محمد بن عبدالله برادرزاده زُهری از پدرش برای ما نقل کرد که می‌گفته است * در شیردوش یا ظرف دیگری شیر سهله به اندازه یک بار شیر دادن دوشیده می‌شد و این کار پنج روز پیاپی صورت گرفت، و پس از آن درحالی که سهله سربرهنه بود سالم پیش او می‌رفت و این رخصتی ویژه از رسول خدا (ص) برای سهله دختر سهیل بن عمرو بود.

۱. این موضوع به جهات مختلف پذیرفته نیست و در روایت بعد قضاوت دیگر همسران حضرت ختمی مرتبت را می‌بینید، و نباید بدینگونه روایات استناد کرد.

أم کلثوم

دختر سهیل بن عمرو، مادرش فاخته دختر عامر بن نوفل بن عبد مناف بن قصی است، ام کلثوم از دیرباز در مکه مسلمان شد و بیعت کرد و در هجرت دوم به حبشه همراه شوهر خود ابوسبرة پسر ابورهم بن عبدالعزی بن ابی قیس بن عبدود بن نصر بن مالک بن حسل بن عامر بن لوی به آن سرزمین هجرت کرد، ام کلثوم برای ابوسبرة محمد و عبدالله را آورد.

فاطمه

او همان أم جمیل و دختر مجلل بن عبد بن ابی قیس بن عبدود بن نصر بن مالک بن حسل بن عامر بن لوی است، مادرش ام حبیب دختر عاص بن امیه بن عبدشمس است، ام حبیب خواهر ابواحیحه سعید بن عاص بن امیه است.

فاطمه از دیرباز در مکه اسلام آورد و بیعت کرد و به سرزمین حبشه در هجرت دوم همراه شوهرش حاطب بن حارث بن معمر بن حبیب جُمحی هجرت کرد. دو پسرشان محمد و حارث هم همراه بودند.

فاطمه

او همان ام قَهْطَم دختر علقمة بن عبدالله بن ابی قیس بن عبدود بن نصر بن مالک بن حسل بن عامر بن لوی است، مادرش عاتکه دختر اسعد بن عامر بن بیاضة بن سبیع بن جعثمة بن سعد بن ملیح از قبیله خزاعه است.

فاطمه از دیرباز در مکه مسلمان شد و بیعت کرد و در هجرت دوم به حبشه همراه شوهر خود سلیط بن عمرو بن عبدشمس بن عبدود بن نصر بن مالک بن حسل بن عامر بن لوی به آن سرزمین هجرت کرد، و برای او سلیط بن سلیط را زایید.

عمیره

دختر سعدی است و نام اصلی سعدی عمرو و پسر وقدان بن عبد شمس بن عبدود بن نصر بن مالک بن حسل بن عامر بن لوی است، او از دیرباز در مکه اسلام آورد و بیعت کرد و در هجرت دوم به حبشه همراه شوهر خود مالک بن زمعه بن قیس که از خاندان عامر بن لوی است به آن سرزمین هجرت کرد، مالک بن زمعه برادر سوده دختر زمعه همسر رسول خداست.

فاطمه

دختر قیس خواهر ضحاک بن قیس بن خالد اکبر بن وهب بن ثعلبه بن واثله بن عمرو بن شیبان بن محارب بن فهر است، مادرش أمیمه دختر ربیعه بن جذیم بن عامر بن مبدول بن احمر بن حارث بن عبد منات بن کنانه است.

فاطمه دختر قیس همسر ابو عمرو بن حفص بن مغیره بن عبدالله بن عمر بن مخزوم بود و ابو عمرو او را طلاق داد، سپس معاویه بن ابی سفیان بن حرب و ابوجهم بن حذیفه بن غانم عدوی از او خواستگاری کردند، فاطمه این موضوع را به عرض رسول خدا رساند. پیامبر فرمودند معاویه درویشی تهی دست است ابوجهم هم هیچگاه عصای خود را از دوش بر زمین نمی گذارد^۱، همسر اسامه بن زید شو، او چنان کرد و می گفت در این باره به من رشک می برند.

معن بن عیسی، از مالک بن انس از عبدالله بن یزید برده آزاد کرده و وابسته اسود بن سفیان، از ابوسلمه بن عبدالرحمان از فاطمه دختر قیس ما را خبر داد که می گفته است * ابو عمرو بن حفص در حالی که در مدینه نبوده او را طلاق داده است و سپس وکیل خود را با مقداری جو پیش فاطمه فرستاده است، فاطمه بر او خشم گرفته است و او پاسخ داده است به خدا سوگند تو را بر ما حقی نیست، فاطمه به حضور پیامبر (ص) رفته است و آن حضرت

۱. کنایه از خشونت و ادب کردن زن و فرزند با عصا، یا کنایه از بسیار سفر کردن و تکاپوست. به ابن منظور، لسان العرب، ج ۱۵، ص ۶۶، چاپ ۱۴۰۵ ق، قم مراجعه فرمایید.

هم فرموده‌اند پرداخت نفقه تو بر او واجب نیست، سپس به او دستور فرموده است در خانهٔ ام شریک بنشیند و عده نگه دارد، سپس فرموده است یاران من در خانه‌ام شریک آمدوشد دارند، به خانهٔ ابن ام مکتوم برو که کور است و می‌توانی چادر از سر برداری آن‌جا عدهٔ خود را سپری کن و چون آزاد شدی مرا آگاه کن، گوید پس از سپری شدن عده به عرض رسول خدا رساندم که معاویه بن ابی سفیان و ابوجهم بن حذیفه هر دو از من خواستگاری کرده‌اند، فرمودند «ابوجهم که هیچگاه عصای خود را از دوش بر زمین نمی‌گذارد، معاویه هم درویشی تهی دست است با اسامه ازدواج کن» من او را خوش نمی‌داشتم پیامبر فرمودند «با اسامه ازدواج کن» و چنان کردم و خداوند در او خیر قرار داد به گونه‌ای که در آن باره به من رشک برده می‌شد.

عبیدالله بن موسی از موسی بن عبیده از یعقوب بن زید و عبدالله بن عبیده ما را خبر داد که می‌گفته‌اند: * فاطمه دختر قیس و خواهر ضحاک بن قیس همسر ابو عمرو بن حفص بود و او را طلاق قطعی داد، عیاش بن ابوریعه وکیل ابو عمرو بود فاطمه به او پیام داد و نفقهٔ خود را طلب کرد.

عبدالله بن ادريس از محمد بن عمرو از ابوسلمه ما را خبر داد که می‌گفته است: * فاطمه دختر قیس پیش من آمد و گفت به حضور پیامبر (ص) رفتم و حق سکونت و نفقهٔ خود را می‌خواستم، فرمود ای فاطمه، فراهم آوردن مسکن و پرداخت نفقه در مدت عده برای کسی است که شوهرش حق رجوع داشته باشد، اینک به خانه ام شریک برو، پیش ما هم بیا، سپس فرمود، خواهران مهاجر ام شریک به خانهٔ او آمدوشد دارند به خانهٔ ابن ام مکتوم برو که مردی نابیناست، و می‌گفت که چون مدت عده‌اش سرآمده است معاویه و ابوجهم از او خواستگاری کرده‌اند و پیامبر فرموده است «معاویه عائله‌مند تهی دستی است. ابوجهم هم هیچگاه عصای خود را از دوش بر زمین نمی‌گذارد، چرا از اسامه غافلید» گوید مثل اینکه خویشاوندان فاطمه آن را خوش نداشتند، ولی فاطمه گفت من جز با کسی که پیامبر فرموده‌اند ازدواج نمی‌کنم.

یعلی بن عبید، از محمد بن عمرو، از ابوسلمه، از فاطمه دختر قیس ما را خبر داد که می‌گفته است: * همسر مردی از خاندان مخزوم بودم، مرا طلاق قطعی داد، به خویشاوندانش پیام دادم و نفقه خواستم، گفتند تو را بر ما حق نفقه نیست، سپس نظیر همان حدیث قبلی از عبدالله بن ادريس را نقل کردند، جز اینکه پیامبر فرموده‌اند مردان مهاجر

نخستین به خانه ام شریک آمد و شد دارند و درباره ابن ام مکتوم هم فرموده اند نور چشم او از میان رفته است و اگر مقنعه از سر برداری چیزی نمی بیند، ضمناً میان خواستگاران از اسامه و اینکه پیامبر فرموده باشند چرا از او غافلید نام نمی برد، و در پایان حدیث می گوید فاطمه به همسری اسامه درآمد.

فضل بن دکین از سعید بن زید احمسی از شعبی ما را خبر داد که می گفته است: * فاطمه دختر قیس برای من حدیث کرد که همسر فلان بن مغیره یا مغیره بن فلان از خاندان مخزوم بوده است و او در حالی که خودش در یکی از جنگهای ناحیه یمن بوده است پیام طلاق فاطمه را فرستاده است، فاطمه از آنان حق سکونت و نفقه مدت عده را مطالبه کرده است که از پرداخت آن خودداری کرده و گفته اند در این مورد به ما پیامی فرستاده است. فاطمه می گفت به حضور پیامبر (ص) رفتم و گفتم زنی از خاندان خالد که شوهرم پیام طلاق مرا فرستاده است و اینک از آنان حق مسکن و نفقه خود را مطالبه می کنم و نمی پذیرند، آنان به پیامبر گفتند ای رسول خدا او پیام داده است که این زن را سه بار طلاق داده است، در این هنگام پیامبر فرمود «حق مسکن و نفقه برای زن هنگامی است که شوهرش حق رجوع داشته باشد»^۱.

یزید بن هارون از محمد بن عمرو از ابوسلمه از فاطمه دختر قیس ما را خبر داد که او برای ابوسلمه گفته است و چیزی هم از گفته او نوشته اند که همسر مردی از خاندان مخزوم قریش بوده است و آن مرد او را طلاق قطعی داده است و چون مدت عده اش سپری شده است به او گفته اند که معاویه بن ابی سفیان و ابوجهم از او خواستگاری کرده اند و او این موضوع را به پیامبر گفته و ایشان فرموده اند «معاویه مرد تهی دستی است، ابوجهم هم که هیچگاه برای تنبیه زنش عصایش را به زمین نمی گذارد، چرا از اسامه بن زید غافلید؟»، گویا خویشاوندانش ازدواج با اسامه را خوش نداشتند، فاطمه گفت من جز با کسی که پیامبر فرموده اند ازدواج نمی کنم و با اسامه بن زید ازدواج کرد.

یزید بن هارون، از زکریاء، از عامر از فاطمه دختر قیس ما را خبر داد که می گفته است: * شوهرم مرا سه طلاقه کرد و پیامبر فرمانم داد که مدت عده خود را در خانه ابن ام مکتوم سپری سازم و برای من نفقه مقرر فرمود.

۱. در این گونه موارد نمی توان به یکی دو روایت بسنده کرد و باید نظر فقیه ورزیده را به کار بست به ویژه که میان مذاهب اسلامی در این باره اختلاف است.

یعلی بن عبید از محمد بن عمرو از محمد بن ابراهیم ما را خبر داد که عایشه به فاطمه دختر قیس گفته است: ای فاطمه! از خدا بترس خود می دانی که نفقه در چه مورد مقرر است.

نام زنان عرب غیر قرشی که مسلمان و بیعت کننده و مهاجر بوده اند

اُمّ رومان

دختر عامر بن عُوَیمر بن عبد شمس بن عتاب بن اُذَیْنَة بن سُبَیْع بن دهمان بن حارث بن غَنَم بن مالک بن کنانه.

محمد بن سعد می گوید و شنیدم کس دیگری نسب او را بدینگونه می گفت که او دختر عامر بن عمیره بن ذهل بن دهمان بن حارث بن غنم بن مالک بن کنانه است.

ام رومان نخست همسر حارث بن سخیره بن جرثومه بن عادیه بن مرة بن جشم بن اوس بن عامر بن حنیف بن نمر بن عثمان بن نصر بن زهران بن کعب که از قبیله ازد است بوده و برای او پسری به نام طفیل آورده است، حارث بن سخیره از ناحیه سراه همراه همسر و فرزند خود به مکه آمد و با ابوبکر هم پیمان و ساکن مکه شد، حارث در مکه درگذشت و ابوبکر ام رومان را به همسری گرفت و برای او عبدالرحمان و عایشه را زایید، ام رومان در مکه از دیرباز مسلمان شد و بیعت کرد و سپس همراه زن و فرزندان حضرت ختمی مرتبت و فرزندان ابوبکر به مدینه هجرت کرد یعنی هنگامی که کسی رفت و آنان را روانه کرد.

ام رومان بانویی نیک بود و به روزگار حضرت ختمی مرتبت در مدینه و به ماه ذی حجه سال ششم هجرت درگذشت.^۱

یزید بن هارون و عفان بن مسلم هر دو از حماد بن سلمه از علی بن زید از قاسم بن محمد ما را خبر دادند که می گفته است: چون جنازه ام رومان را به گور سرازیر کردند

۱. درباره تاریخ مدینه ام رومان سالهای دیگری هم گفته اند. لطفاً به الاصابه، ج ۴، ص ۴۵۰ مراجعه فرمایید.

رسول خدا فرمود «هرکس شاد می‌شود از اینکه به بانویی از حور عین بنگرد به أم رومان بنگرد» و در حدیث عفان آمده است که پیامبر (ص) وارد گور ام رومان شدند.

أم الفضل

نامش لبابة كبرى و دختر حارث بن حزن بن بجیر بن هُزَم بن رُوَيْبَة بن عبدالله بن هلال بن عامر بن صَعْصَعَة بن معاویة بن بكر بن هوازن بن منصور بن عكرمة بن خصفة بن قيس بن عيلان بن مَضْر است، مادرش مشهور به هند و او همان خولة است که دختر عوف بن زهير بن حارث بن حماطة بن ذی حلیل از قبیله جُرَش بوده است که از شاخه‌های جَمِیر است، مادرش عایشه دختر محزَم بن کعب بن مالک بن قحافه از قبیله خثعم است.

ام‌الفضل نخستین بانو پس از خدیجه دختر خویلد است که در مکه مسلمان شد و رسول خدا (ص) به دیدارش می‌رفت و استراحت نیمروزی خود را در خانه او می‌کرد.

خواهران ام‌الفضل، میمونه است که خواهر پدر و مادری او و همسر رسول خدا (ص) بوده است و لبابة صُغْرَى که نام اصلی او عصماء دختر حارث بن حزن است، او خواهر پدری ام‌الفضل و مادر خالد بن ولید بن مغیره است، و عَزَّة و هُزَيْلَة که این دو هم خواهران پدری اویند.

برادران و خواهران مادری ام‌الفضل عبارتند از محمیه پسر جزء زبیدی که از اصحاب رسول خداست، و عون و اسماء و سلمی که فرزندان عُمَیس بن معد بن حارث بن خثعم‌اند.

ام‌الفضل را عباس بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی به همسری گرفت و ام‌الفضل برای او شش پسر به نامهای فضل و عبدالله و عبیدالله و معبد و قُثْم و عبدالرحمان و دختری به نام ام حبیب آورد، و عبدالله بن یزید هلالی در این باره چنین سروده است.

«هیچ بانوی نژاده‌یی از مردی گزینه همچون شش تنی که از شکم ام‌الفضل زاده شده‌اند نژاده است، میان سالانی گرامی از زن و مرد»^۱

محمد بن عمر واقدی، از اسماعیل بن ابراهیم بن عقبه از پدرش، از کُرَیب ما را خبر

داد که می‌گفته است * در محضر رسول خدا سخن از میمونه و ام‌الفضل دختران حارث و دیگر خواهرانشان لبابه صُغری و هزیه و عزه و اسماء و سلمی دختران عُمیس به میان آمد و آن حضرت فرمودند «همه این خواهران زنانی مؤمن‌اند».

محمد بن عمر واقدی، از ابوبکر بن عبدالله بن ابی سبره، از عبدالمجید بن سهیل از عکرمه از ابن عباس ما را خبر داد که می‌گفته است * مادرم باردار می‌شد و با همان حال هر دوشنبه و پنجشنبه روزه می‌گرفت.

همو می‌گوید، ام‌الفضل پس از مسلمان شدن عباس بن عبدالمطلب به مدینه هجرت کرد و رسول خدا (ص) فراوان به خانه او و دیدارش می‌رفت.

عبدالله بن نمیر از اجلح ما را خبر داد که می‌گفته است * شنیدم زید بن علی بن حسین می‌گفت پس از آنکه پیامبر (ص) بر پیامبری مبعوث شد سر بر دامن هیچ زن نامحرمی نهاد و این کار برای آن حضرت هم روا نبود، مگر ام‌الفضل که موهای سر رسول خدا را بررسی می‌کرد و بر چشمهای ایشان سرمه می‌کشید، روزی که سر بر زمین نهاده بود و ام‌الفضل سرگرم سرمه کشیدن به دیدگان آن حضرت بود ناگاه قطره اشکی از چشم ام‌الفضل بر چهره پیامبر چکید، آن حضرت سر خود را بلند کرد و به او نگریست و پرسید تو را چه می‌شود؟ گفت خداوند متعال برای ما خبر از رحلت تو می‌دهد و چه خوب است درباره ما به آن کسی که پس از تو خواهد بود سفارش فرمایی چه حکومت در خاندان ما باشد چه نباشد، رسول خدا فرمود، پس از من بر شما چیره می‌شوند و شما را به استضعاف می‌کشند.

عبدالله بن بکر بن حبیب سهمی از حاتم بن ابی صغیره از سماک بن حرب ما را خبر داد که می‌گفته است * ام‌الفضل همسر عباس بن عبدالمطلب به رسول خدا عرض کرد در خواب چنان دیدم که گویی عضوی از اعضای شما در خانه من است، رسول خدا فرمود، خیر و نیکی دیده‌ای، فاطمه دخترم پسری می‌آورد و تو او را با شیر پست قشم شیر خواهی داد، گوید چون حسین (ع) زاده شد، ام‌الفضل پرستاری و شیردادن به او را عهده‌دار شد، ام‌الفضل می‌گوید حسین (ع) را به حضور پیامبر آوردم، در همان حال که کودک را می‌بوسید و می‌ستود بر دامن آن حضرت ادرار کرد، پیامبر فرمود ام‌الفضل پسر را بگیر که بر دامنم ادرار کرد، گوید کودک را گرفتم و با سرانگشتان خود رانش را فشردم که از درد گریست و خطاب به کودک گفتم پیامبر را آزار دادی و بر او ادرار کردی، همینکه کودک گریست رسول خدا فرمود «ای ام‌الفضل! تو از این جهت که پسر را به گریه انداختی مرا

آزار دادی» سپس پیامبر(ص) آب خواستند و روی محل ادرار ریختند و فرمودند «اگر کودک شیرخوار پسر باشد همینگونه آب بر آن بریزید و اگر کودک دختر باشد آن را درست بشوید».

عبیدالله بن موسی، از اسرائیل، از سماک، از قابوس بن مخارق ما را خبر داد که می‌گفته است: «ام‌الفضل در خواب دید که پاره‌یی از تن رسول خدا در خانه اوست، به حضور ایشان رفت و موضوع را گفت، پیامبر فرمودند «به خواست خداوند خیر و نیکی است، دخترم فاطمه پسری می‌آورد که او را با شیر پسرت قُثم شیر خواهی داد» حسین(ع) زاده شد و فاطمه او را به من عنایت کرد و او را شیر دادم و چون کودک به جنب و جوش آمد، او را به حضور پیامبر آوردم و ایشان کودک را بر دامن خود نشانند و کودک ادرار کرد، گوید ام‌الفضل با دست خود میان شانه‌های طفل زد، پیامبر فرمودند ام‌الفضل خدایت به صلاح دارد و رحمت فرماید، پسر مرا به درد آوردی، ام‌الفضل گفت اینک دامن خود را در آور و جامه دیگر بپوش تا آن را بشویم، پیامبر فرمود «بر روی ادرار پسر بچه شیرخوار فقط آب می‌ریزند و محلی را که با ادرار دختر شیرخوار نجس شده باشد می‌شویند».

خالد بن مخلد، از عبدالله بن عمر، از سالم پدر نصر بن سالم، از گفته خود ام‌الفضل دختر حارث ما را خبر داد که می‌گفته است: «به روز عرفه - در عرفات - در حالی که پیامبر(ص) بر شتر خود ایستاده بوده است او برای ایشان کاسه شیری فرستاده است و آن حضرت آن را آشامیده است».

لبابه صُغری

او همان عصماء و دختر حارث بن حزن بن بجیر بن هزم بن رؤیبه بن عبیدالله بن هلال بن عامر بن صعصعه است. مادرش فاخته دختر عامر بن معتب بن مالک ثقفی است، او را ولید بن مغیره بن عبدالله بن عمر بن مخزوم به همسری گرفت و عصماء برای او خالد بن ولید را که سیف‌الله است زاید، لبابه صُغری، پس از هجرت اسلام آورد و با رسول خدا بیعت کرد.